

هفت غار

کاوش‌های باستان‌شناسی در خاورمیانه

کارلتن کوون

ترجمه

فخرالسادات بصام‌پور

فرهنگ نشر نو

با همکاری نشر آسیم

The Seven Caves
Archaeological Explorations in the Middle East
Carleton S. Coon
Alfred A. Knopf, New York, 1957

هفت غار

کاوش‌های باستان‌شناسی در خاورمیانه
کارلتن کوون
ترجمه فخرالسادات بصام‌پور



نشر نو

تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، شمارهٔ سیزده
تلفن ۸۸۷۴۰۹۹۱

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲

شمارگان: ۱۱۰۰

ویرایش نهایی: تحریریهٔ نشر نو

ویرایش نخست: لعیان عالی‌نیا

صفحه‌آرا: بهار یونس‌زاده

طراح جلد: حکمت شکبیا

چاپ: غزال

ناظر چاپ: بهمن سراج

ناشر از کمک‌های علمی آقای اسماعیل یغمایی

و آقای دکتر فریدون بیگلری سپاسگزار است.

همهٔ حقوق محفوظ است.

فهرست کتابخانهٔ ملی

سرشناسه: کان، کارلتن استیونز، ۱۹۰۴ - م. Coon, Carleton Stevens □ عنوان و نام
پدیدآور: هفت غار / کارلتن کوون؛ ترجمهٔ فخرالسادات بصام‌پور □ مشخصات نشر: تهران:
فرهنگ نشر نو: آسیم، ۱۴۰۲ □ مشخصات ظاهری: ۳۶۳ ص + ۳۲ ص مصور □ شابک:
۶-۳۸۰-۴۹۰-۶۰۰-۹۷۸ □ وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا □ یادداشت: عنوان اصلی:
موضوع: *The seven caves: archaeological explorations in the Middle East*, 1981 □
دیرینه‌سنگی -- خاورمیانه؛ غارها -- خاورمیانه؛ حفاری‌ها (باستان‌شناسی) -- خاورمیانه؛
خاورمیانه -- آثار تاریخی □ شناسهٔ افزوده: بصام‌پور، فخرالسادات، ۱۳۴۴ - رده‌بندی
کنگره: GNV۷۷/۳۲ □ رده‌بندی دیویی: ۹۳۹/۴ □ شمارهٔ کتابشناسی ملی: ۸۸۱۰۸۴۱

مرکز پخش: آسیم

تلفن و دورنگار: ۵-۸۸۷۴۰۹۹۲

فروشگاه اینترنتی: www.nashrenow.com

چرا کسانی غارها را کاوش می‌کنند

در اوایل بهار سال ۱۹۳۹ و در مدت کوتاهی که فرصت مطالعاتی در آژور را گذرانده بودم، چند صحنه ابتدایی نمایشی را نوشتم، دست‌نویسی که در سال‌های جنگ گم شد؛ اگرچه در آن زمان هرگز به‌واقع کاوش نکرده بودم، این کار دراماتیک را غز نامیدم. صحنه آن نمایش، غاری در جنوب فرانسه است که بیشترین حفاری‌های غاری جهان در آن صورت گرفته است. تماشای با نشستن در داخل غار وقایعی را نظاره می‌کند که در دهانه آن اتفاق می‌افتد. از سوی دیگر در خارج از غار نیز چشم‌اندازی تپه‌ای است که با یک سری صحنه‌های متوالی ساخته شده روی صفحه گردان ارائه می‌شود. صحنه اول منظره یک یخچال پر از برف و یخ است و پس از آن جنگل معتدل با کلبه‌های حصیری که حلقه‌های دود را به بیرون منتشر می‌کند. پس از آن قلعه‌ای در نوک تپه گالیک، شهری صنعتی در اواخر قرن نوزدهم، و سپس خرابه‌ای دیده می‌شود و در انتها دوباره برف و یخ نمایش داده می‌شود. تغییر صحنه‌ها به‌سادگی و با چرخاندن صفحه گردان از یک دوره یخبندان به دوره‌ای دیگر صورت می‌گیرد.

نقش‌آفرینان صحنه اول خرس‌ها هستند. یکی از خرس‌ها از ورود حیوانی دوپا با سلاح سرّی ناجوانمردانه‌ای که او را شکست‌ناپذیر می‌کند خبر می‌دهد. این سلاح آتش است. این حیوان، با آتش منجر به فرار دیگر حیوانات از غارهای

امن و راحتشان می‌شود و به‌زودی این غارها تبدیل به صحنه کشمکش مهلکی خواهد شد. در این بین خرس‌ها در حالی که احتمال اندکی برای پیروز شدن دارند، تصمیم می‌گیرند قلمروشان را حفظ کنند. آنها می‌خواهند به جای اینکه از غاری به غار دیگر و از دره‌ای به دره دیگر با تحقیر سرگردان شوند، قهرمانانه بمیرند. در نهایت می‌توان حدس زد که صحنه آخر نمایش به آغاز داستان شبیه باشد؛ چرا که خرس‌های فراری بالأخره دوباره باز می‌گردند. در حالی که با خیال راحت می‌گویند انسان - این موجود دردرساز، اما زودگذر - فقط خاطره‌ای تلخ است.

صحنه‌های میانی به‌سادگی با تصورات هر شخص شکل می‌گیرد. انسان کرومانیون^۱ دارد تصویر حیواناتش را روی دیوارها نقاشی می‌کند؛ حرکت دسته‌جمعی کشاورزان نوسنگی که جسدی را برای دفن در زمین حمل می‌کنند؛ ورسینگتوریکس^۲ - که از نژاد سلت است، مرا به یاد دوستم جناب جیمز مایکل کرلی^۳ می‌اندازد، همان که سابقاً بارها شهردار بوستون شده بود - شرافتمندانه و به صورت غم‌انگیزی تسلیم ژولیوس سزار می‌شود، که همانند مرحوم بنیتو موسولینی است. این صحنه دلخواه من است، زیرا همه‌اش به صورت شعر هجو نوشته شده است. پس از آن، تصمیم گرفتم نمایش مرگ آتیلا و دیگر وقایع حائز اهمیت تاریخی را تا شروع جنگ جهانی دوم در حالی نشان دهم که گروهی از باستان‌شناسان زمین را حفر می‌کنند، اخبار بروز آن کشمکش به‌خصوص را از رادیوی پرتابلشان می‌شنوند.

اگرچه دست‌نوشته‌ام از بین رفته است و احتمالاً هرگز برای بازنویسی آن تلاش نخواهم کرد، هنوز می‌شود این نکته را یادآوری کرد که غارها نظرگاه خوبی برای نگرستن به جهان بیرون دارند. همان سال، یعنی سال ۱۹۳۹، اولین سال ماجراجویی جدی من در کاوش غارها محسوب می‌شد، حرفه‌ای که از آن زمان

۱. cro-mognon؛ بقایای انسان مکشوفه از غار کرومانیون. - م.

2. Vercingetorix

3. James Micheal Curley

تا امروز هر وقت امکانش بوده است به مشاغل دیگر ترجیحش داده‌ام. این کار برایم بهترین تفریح است، و تسلاي خاطري برای دستگاه عصبی در این روزهای سرگیجه‌آور دنیای ما.

قبل از هر چیز به روشنی باید بگویم که حرفه من باستان‌شناسی نیست، بلکه انسان‌شناسی زیستی هستم که در غارهای پوشیده با ابزار سنگی در جستجوی استخوان‌های انسان هستم و با اینکه این ابزار سنگی را بررسی و منظم می‌کنم، هنگام بازگشت به خانه آنها را به متخصصان این حوزه هم نشان می‌دهم. این متخصصان همه‌ی توش و توانشان را صرف مطالعه ابزارهای انسان پیش از تاریخ می‌کنند، و آنها هستند که به قضاوت نهایی همه چیزهایی که ما کاشفان به دست می‌آوریم می‌نشینند. همان‌طور که علم گیاه‌شناسی کسانی را دارد که به جستجوی گیاهان می‌روند، من بیش از آنکه مثل یک متخصص به بررسی محتوای غارها بپردازم، استخوان‌های انسان‌های نخستین و جانورانی را که خورده‌اند جستجو می‌کنم. اگرچه چیزهایی هم درباره ابزار سنگی می‌دانم، درباره فلز و سفال تقریباً هیچ نمی‌دانم، اینها چیزهایی هستند که کاملاً به دیگران می‌سپارم؛ با همان طیب خاطری که نمونه‌های زغال را به فیزیک‌دانان اتمی می‌دهم که روش‌های تشخیص سنشان از لایه‌های مختلف غارهای ما، در فهم من نمی‌گنجد.

بیشتر چیزهایی که در صفحات پیش رو خواهم گفت، بحث برانگیز و موقتی‌اند. لطفاً همه حرف‌هایم را حقیقت علمی نگیرید و تأکید من بر احتیاط، به دلیل ضرورت است و نه فروتنی؛ چرا که معلم همیشه مجبور به خلاصه کردن اطلاعات موجود درباره موضوع درسی‌اش است. نمی‌تواند به دلیل تغییرات موضوع به آن اشاره نکند یا منتظر مطالبی بماند که موضوع مورد نظرش را مشخص و قطعی کند. نویسنده‌ای که درباره هر شاخه‌ای از علوم گزارش می‌دهد هم در همین وضعیت است. او باید چیزی برای گفتن داشته باشد که به خودی خود معنا و تصویری ارائه دهد، حتی اگر این ضرورت را احساس کند که باید تصاویر گوناگونی ارائه کند که از میان آنها یا یکی درست باشد یا حتی هیچ‌یک درست نباشد.

اگر روایت ما پر از جاهای خالی‌ای باشد که به امید چاپ گزارش‌های نهایی تخصصی است و چون متخصص وقت نداشته گروه‌های سنگ، خاک، استخوان یا ابزار را پیدا کند اغلب تا ده سال عقب می‌افتد، چندان چیزی نخواهیم آموخت. حتی اگر ده سال هم تاب بیاوریم، تا آن موقع پرسش‌های دیگری پیش آمده که جاهای خالی تازه‌ای دارد و به این ترتیب ما در یک دور باطل گرفتار خواهیم شد. بنابراین، با پرسش بدون چتر نجات شروع می‌کنیم و دعا می‌کنیم بر روی یک دسته علف خشک فرود بیاییم.

من از تفسیر روانکاوهای فرویدی مبتنی بر علاقه به غارها، به‌خوبی آگاهم. بارها به من گفته شده این موضوع نشان می‌دهد که چهار دست و پا به رحم مادرم برمی‌گردم، در حالی که می‌کوشم از گزند زندگی هرروزه بگریزم و نابالغانه یا حتی شیذوفرنیک پیش می‌روم. شاید این‌طور باشد، اما که چه؟ از یک غار در دلفی^۱، سخنان حکیمانه کهن، ولو مبهم، زیادی بیرون آمده است. همچنین در یک غار بود که در آخور آن، همان‌طور که هرکسی به بیت‌الحم رفته می‌داند، مسیح متولد شده بود. قبه‌الصخره بالای غاری قرار دارد و در غاری دیگر پیامبر اسلام اولین وحی الهی را دریافت کرده است.

اشاره من به کاربرد مقدس غارها، تنها برای نشان دادن نقش آنها در تصورات مذهبی و آداب و رسوم مردم خاورمیانه است؛ اینکه چقدر این باورها ریشه سفت و سختی دارند، چرا که در حقیقت به این باور رسیده‌ایم که انسان‌ها پیش از ترک باغ عدن^۲ بهشتی که در آن غذا به‌راحتی به دست می‌آمد در غارها، بهشت ساده گردآورندگان خوراک، زندگی می‌کردند تا زندگی طاقت‌فرسای [همراه با] کشاورزی را انتخاب کنند. اگر در کاوش غارها به صورت نمادین به وضعیت قبلی، که متعلق به انسان شکارگر است برگردیم، در واقع به دوره‌ای پا گذاشته‌ایم که نیاکانمان بخش عمده حیات گونه ما را در آن طی کرده‌اند.

کاوش غار با جنب و جوش و مشغله همراه است. در ابتدا زمان و انرژی زیادی برای کشف غار لازم است. سپس تأمین منابع مالی و گرفتن مجوز کاوش

1. Delphi

2. The Garden of Eden

از دولتی که غار در قلمرو آن قرار دارد، ضروری است. پس از آن نوبت به وسایلی نقلیه مناسب، تجهیزات اسکان، ابزارهای فنی و افرادی برای کار میدانی مناسب قبل از جستجوی غار می‌رسد. کاوشگر به محض اینکه وارد کشور دیگری شد، مجوزهای لازم را از مقامات اخذ کرد، از خود بی‌خود به جستجوی غار می‌رود که هیجان‌انگیزترین و مهیج‌ترین جنبه این شغل است. پس از مکان‌یابی چند غار باید این تصمیم سرنوشت‌ساز گرفته شود که کدام غار کاوش شود؛ اگر غاری که انتخاب کردیم بیخود از آب درآید، که گاهی این‌طور می‌شود، باید تغییر سریعی در تصمیم‌گیری صورت بگیرد. کاوشگر غار با زمان می‌جنگد، زیرا کاوش در فصول بسیار گرم یا سرد سال امکان‌پذیر نیست، علاوه بر این تعطیلات مذهبی و ماه روزه‌داری با انجام کار تلاقی و مهلت زمانی خاصی را تحمیل می‌کند. گاهی کاوشگر مجبور می‌شود با کشاورزانی مجادله کند که در فصل زمستان بره‌ها یا فرزندان خود را در غار نگه می‌دارند و نمی‌خواهند کف غار آسیبی ببیند. در نهایت برای کار مشکلاتی به وجود می‌آید که به خاطر موقتی بودن این شغل، بزرگ‌تر هم به نظر می‌آیند.

خود این کار به رتق و فتق امور یک پادشاهی کوچک می‌ماند. گروه سازمان‌دهی‌شده به هم‌فشرده‌ای که از ده تا چهل نفر تشکیل شده است، به مدت یک هفته تا سه ماه در سختی کار و حدی از خطرات فیزیکی شریک‌اند و بسیار نزدیک به هم کار می‌کنند. آنها مجبورند تا وظایف خود را به صورت الگویی از کار گروهی هماهنگ کنند، مثلاً کلنگ‌زن پس از کندن زمین، محتویاتش را به افرادی که تجهیزاتی مانند بیل، سطل و الک دارند و نمونه‌ها را می‌شویند، می‌سپارد. در نهایت رئیس هیأت اعزامی، نمونه‌هایی از مواد دورریختنی را دسته‌بندی می‌کند و چیزهای باارزش حفظ‌شده را برای برچسب‌زدن و بسته‌بندی به افراد مربوطه واگذار می‌کند. این سیر حفاری تقریباً به اندازه یک کارخانه کفاشی به هماهنگی نیاز دارد؛ چرا که اخلال در ورودی، می‌تواند کل دستگاه را از کار بیندازد و کار را متوقف کند. در این بین، اگر خاک بکر بدون اثر - یعنی خالی از دست‌ساخته‌های

انسانی - باشد، سرعت حفاری بیشتر است و سرکارگر کارگران بیشتری را در بخش سطل‌ها و بیل‌زنی می‌گمارد. اما اگر زمین غنی باشد، کارگران بیشتری برای کار به بخش الک کردن و شست و شو فرستاده می‌شوند.

قبل از فصل حفاری بسیاری از افراد هیچ‌وقت همدیگر را ندیده‌اند و پس از آن هم برای همیشه از هم جدا می‌شوند. افراد از ملیت‌ها، زبان‌ها و ادیان گوناگون و با درآمدها، سن‌ها و تحصیلات مختلف، چند هفته‌ای کنار هم و بسیار نزدیک به یکدیگر قرار می‌گیرند و سازگاری شخصیتی‌ای که اتفاق می‌افتد، هر چند کوتاه، باید بسیار عمیق باشد. یک باستان‌شناس خردمند از همان روز اول نام کارگرش را یاد می‌گیرد و شخصیت او را بررسی می‌کند. او افراد باهوشی را پیدا می‌کند که اگر به آنها فرصت داده شود، رؤسای موفق هستند. در مقابل، افراد نه‌چندان باهوشی که اوضاعشان از آنچه هست بهتر نمی‌شود، در کنار آنها کار می‌کنند. او رهبران، پیروان و مردان لاف‌زن، مغروران و افرادی را خواهد یافت سربه‌زیر، که اگر خیلی سربه‌سرشان گذاشته شود خطرناک می‌شوند، یا بذله‌گویان، شاعران و مردانی که در استفاده از دست‌هایشان استعداد دارند. او به خصومت عمیق بین روستایی و شهری و مردمان حومه شهر و فرهیختگان شهرپرورده پی خواهد برد. در زمان انجام کار، برخی به‌ندرت و برخی مکرر بیمار می‌شوند و نمی‌توانند کار را ادامه دهند و عده‌ای دیگر به دلیل اسهال خونی به پنهان‌جای صخره‌ای می‌دوند. کاوش هر غار خیلی زمان نمی‌برد، اما یک عمر تجربه از روابط انسانی را در مدت‌زمانی کوتاه به دنبال دارد. سرپرست هیأت کاوش بودن، احساس قدرت کافی را به یک آدم معمولی می‌دهد تا دانشی را که هرگز نمی‌تواند به‌واسطه مشاغلی مانند رئیس‌جمهوری امریکا یا پاپ به دست بیاورد جبران کند. همچنین با مسئولیت و فرصت کافی برای تصمیم‌گیری، حس کنجکاوی اودیسه‌وار و میل حکمروایی سلیمان‌وار را که در همه ما نهفته است، ارضا می‌کند.

نقطه اوج این جریانات، زمانی که اجرای ارکستر با همه سازهای زهی و بادی‌اش فراز می‌گیرد و سنج‌ها مهیای به هم خوردن می‌شوند، لحظه اکتشاف

است که همه در آن سهیم‌اند. هنگامی که جمجمه‌ای پیدا می‌شود، سطل‌ها و الکاها رها می‌شوند. کشاورز قوی‌هیکل بی‌سواد را دیده‌ام که پیش از این تفاوت میان تکه‌های سنگ چخماق و سنگی را که به سوی سگی پرتاب می‌کنند نمی‌دانست ولی حالا در حالی که خاک رس چسبناک لبه تیغه دوست‌داشتنی و بزرگ را پاک می‌کرد اشک می‌ریخت. همچنین دلاک سالخورده‌ای را دیده‌ام که هبجان زندگی‌اش در تمیز کردن سطح منحنی یک جمجمه قدیمی، با قلم‌مو و درفش بود.

گاهی هم به نتیجه مطلوب نمی‌رسیم. غار خالی است مگر از فضولات فسیل‌شده دشمن غارتگر انسان یعنی کفتارها، [در این زمان] با لب‌ولوچه آویزان الکاها و چادرهایمان را جمع و جور می‌کنیم. زمانی که به محل دیگری حرکت می‌کنیم، همراهان واقعی آزموده می‌شوند. بازگشت چهاردست‌وپا به رحم مادر، پیف! بازگشت به لانه زنبور سرخ استعاره صحیح‌تری است. اینها کارهایی است که متناوباً طی ۱۷ سال در یک دوجین غار انجام داده‌ام که از آن میان تنها هفت تا شایستگی توصیف در این مجلد را می‌یابند. تا جایی که من می‌دانم کسی به اندازه من غار کاوش نکرده، ولی ممکن است اشتباه کنم. اینها که می‌گویم از باب خودنمایی نیست - کاری نیست که من به آن افتخار کنم، چیزی بیش از بردن در مسابقه کیک‌خوری یا دیگر مسابقات استقامت نیست - بلکه تنها این اطمینان را به خواننده می‌دهد که صفحاتی که در ادامه می‌آید بر اساس تجربیات کافی نگاشته شده است.

حفری غار نه‌تنها برای حرفه‌ای‌هایی مثل من، بلکه برای همه علاقه‌مندان به وقایع از یادرفته تاریخ بشری، اهمیت دارد؛ زیرا غارها در دوره‌ای حساس که اروپاییان امروزی نخستین بار در صحنه روزگار پدیدار شدند، به‌عنوان محل سکونت انتخاب شدند. در دوره غارنشینی، نیاکان ما از دوره‌ای که شکارگران و گردآورندگان خوراک از تولید به مصرف غذا به دست می‌آوردند و می‌خوردند

– به طوری که یک روز شکمشان خالی و روز دیگر انباشته از گوشت بود – به معیشت برنامه‌ریزی شده‌ای گذر کرده بودند که در آن با کشتار نظام‌مند منظم گروهی حیوانات می‌توانستند یک‌باره انبوهی غذا به دست بیاورند، بگذارند بیخ بزند و به مقدار نیاز روزانه‌شان قسمت قسمت بیرون بیاورند و استفاده کنند.

در اروپا و خاورمیانه انسان‌ها گاهی متناوباً تا حدود صد هزار سال، در غار زندگی می‌کردند. البته این عدد قطعی نیست؛ زیرا زمین‌شناسان فنون تاریخ‌گذاری نهشته‌های بیش از چهل هزار سال را نمی‌شناسند و همچنین تعداد بسیار محدودی از غارهای جهان حفاری شده‌اند. در چین، در چوکوتین^۱ نزدیک پکن^۲، اشکفت سنگ آهکی پیدا شد که حاوی بقایای انسان چند صد هزار ساله بود.

دلیل اینکه چرا قدمت غارهایی که در دیگر بخش‌های دنیا کاوش شده‌اند به اندازه چوکوتین نیست، به درستی مشخص نشده است. بعید است که به خاطر نبودن آتش بوده باشد که رطوبت و سرمای هوای غار را از بین می‌برده و خرس‌ها و کفتارهایی را که برای به دست آوردن پناهگاه با انسان رقابت می‌کردند می‌ترسانده است. غارنشینان چین صدها هزار سال زودتر از نخستین ساکنان غارهای شناخته‌شده اروپا از آتش بهره می‌بردند. و بسیار دور از ذهن است که آتش مدتی بسیار طولانی فقط به چین محدود مانده باشد.

یکی از دلایل احتمالی این امر این است که قدمت تمام غارهای جهان یکسان نیست. نهشته‌های سنگ آهکی که غارها را تشکیل می‌دهند، در دوره‌های مختلف زمین‌شناسی روی هم قرار گرفته‌اند؛ این لایه‌های آهکی در میزان قابلیت انحلال و در نتیجه در شکل‌گیری غارها، با هم تفاوت دارند. بسیاری از غارهای اروپا و خاورمیانه که حفاری آنها تا سنگ‌بستر صورت گرفته، از نهشته‌های به دست آمده در آن، قدیمی‌ترند در حالی که نهشته‌های غارهای دیگر که هنوز کاملاً کاوش نشده‌اند، ممکن است وقتی باستان‌شناسان به کف آن می‌رسند، به قدمت چوکوتین باشد، چه کسی می‌داند؟

1. chou Kou Tien

2. Peking

در اروپا و خاورمیانه تا قبل از حدود هفت یا هشت هزار سال پیش از آغاز کشاورزی، به طور متناوب یا منظم، خانواده‌ها و گروه‌هایی در غارها ساکن بودند که به شکار می‌پرداختند. آشنایی با کشاورزی جوامع انسانی را چنان پرجمعیت کرد که دیگر نمی‌شد در غارها زندگی کنند. از آن به بعد مردمی که نزدیک غارها زندگی می‌کردند از آنها به‌عنوان کارگاه، محل تفریح، مأمنی برای عشقبازی، محل تدفین و گاهی مخزن اشیای قیمتی، مانند طومارهای بحرالمت استفاده می‌کردند. کف غار از لایه‌های مختلف زمین تشکیل شده که هرکدام در دوره‌ای متفاوت رسوب کرده است. هرکدام از این لایه‌ها شامل استخوان‌ها، ابزار سنگی، تکه سفال‌ها، اشیای فلزی و هرگونه شیء فاسدشدنی است که ممکن است مردم از خود به جا گذاشته باشند. خاک موجود در غار به‌صورت لایه‌ای روی هم قرار گرفته است و این لایه‌ها از نظر شکل و پایداری با هم متفاوت هستند. دلیل این امر تفاوت در شرایط آب و هوایی و ورود حیوانات و انسان‌ها به داخل غار است. لایه‌های خاکی که بر اثر آب در دوره رطوبت به وجود آمده است با خاک بادآورده در دوره خشکسالی تفاوت دارند. حتی اگر تمام خاک‌ها با وزش باد حمل شده باشند نیز خاک این‌سوی دره با آن‌سو متفاوت است. بشر عادت داشته برای ساختن جای خواب در غارها، دسته‌های علف و برگ را حمل کند و این مواد ارگانیک پس از پوسیدگی مانند پشته‌ای کمپوست، گیاه‌خاک تولید می‌کردند. اگر حفاری با دقت انجام شود، به‌راحتی می‌توان لایه‌های مجزا را تشخیص داد و اشیای پیداشده در هر لایه را جداگانه نگهداری کرد. با اینکه بشر اولیه گاهی حفره‌هایی در کف غارها به وجود می‌آورده، اختلاف لایه‌ها را می‌توان تشخیص داد و مواد یافت‌شده در خاک دستکاری‌شده از لایه خودش به بالاترین لایه‌ای انتقال پیدا کرده که حفره در آن کنده شده بود.

کاوش غار از جنبه‌های مختلف به‌مراتب آسان‌تر و خوشایندتر از کاوش محوطه‌های معمولی و مشخص باستان‌شناسی در محیط باز است. تعداد اشیای در یک متر مکعب زمین در غارها گاهی چند برابر بیشتر از محوطه‌های باز مثل

تروا^۱ی شلیمان^۲ یا اور کلدانی سیر لئونارد وولی^۳ است. افزون بر این، غارها نسبت به محوطه‌های فضای باز کمتر در معرض تغییرات آب و هوایی هستند؛ اگر از خیرالک کردن در فضای بیرون بگذریم، می‌توان غارها را حتی در شرایط بارانی یا برفی هم حفاری کرد.

قدیمی‌ترین محوطه‌های فضای باز، با قدمت هفتصد هزار تا یک میلیون سال، چیزی جز پهنه‌های گراولی^۴ نیستند که باله‌های صفحه‌های پهنه‌های یخی قدیمی، زیر و رو و مرطوب شده و یا با جریان‌های سیلابی حاصل از رودهای جاری شده از یخ‌های آب‌شده شکل گرفته‌اند. در این محوطه‌ها ابزارهای سنگی فرسایش یافته که از نخستین ماندگاه‌های انسان کشف شده است، دیده می‌شود. لبه‌های این ابزارها به دلیل ضربه خوردن و غلطیدن در مسیرهایی که در فصول سرد پیموده، صاف و کند شده‌اند. به‌ندرت بقایای استخوان انسان در پهنه گراولی به دست می‌آید و اگر چنین شود، در صفحه اول اخبار ذکر می‌شود.

از آنجا که محوطه‌های گراولی نهشته‌های ثانویه هستند، در آنها ارتباط منظم بین ابزار، استخوان حیوانات و اجاق‌هایی که ما از لایه‌های دست‌نخورده و محافظت‌شده غارها به دست می‌آوریم وجود ندارد. تعداد کمی محوطه ماندگاهی دست‌نخورده، از جمله یکی در اسپانیا مربوط به دوره پارینه‌سنگی قدیم یافت شده‌اند.^۵ این محوطه فقط طی یک دوره استفاده می‌شده است.

محوطه‌های پارینه‌سنگی قدیم در فضای باز که هم‌قدمت نهشته‌های غار در جاهای دیگر هستند، در دشت مرکزی اروپا، از چکوسلواکی تا روسیه کاوش شده‌اند. این مکان‌ها اردوگاه شکارگرانی بود که عموزاده‌های آنها در غارهای اسپانیا و فرانسه زندگی می‌کردند. این محوطه‌ها وقتی دست‌نخورده باشند،

1. Troy

2. Heinrich Schliemann

3. Sir Leonard Woolley

۴. gravel bank؛ گراول شبه‌زاویه‌دار تا شبه‌کروی است و کوچک‌تر از قلوه‌سنگ و بزرگ‌تر از شن است. محیط‌های گراولی نشان‌دهنده دینامیک بالای محیط و حمل رسوبات از جایی به جای دیگر است. -م.

۵. دوره پارینه‌سنگی قدیم، یا عصر حجر قدیمی، که دوره زندگی انسان شکارگر در محدوده دوره چهارم زمین‌شناسی (پلیستوسن) است، عموماً به دوره قدیم (آغازین)، میانی و جدید تقسیم می‌شود.

دربار دارندۀ محدودهٔ چاله‌های زبالهٔ خانگی، آتشدان‌ها، ابزارها و توده‌های منظم مرتب‌شدهٔ استخوان‌های ماموت هستند؛ اما به دلیل آنکه محل‌های استقرار منفرد هستند، فاقد ترتیب زمانی‌ای هستند که در لایه‌های روی هم قرار گرفتهٔ غارها به دست می‌آید.

با وجود این، محوطه‌های فضای باز جدیدتر تپه‌های ساختهٔ دست بشر، روستاهای ازبین‌رفته، شهرهای ویران و مقبره‌های سلطنتی هستند که در هفت‌هزار سال اخیر ساخته شده‌اند. کاوش تپهٔ حرفه‌ای تخصصی است که مستلزم صبر و تحمل بسیار است، زیرا در یک کاوش ممکن است صدها کارگر درگیر شوند و سال‌ها زمان صرف شود. باستان‌شناسان کاوشگر تپه‌ها به گروه‌های حفاران، معماران، کارشناسان متون باستانی، کارشناسان سفال، عکاسان و از این قبیل تقسیم می‌شوند. مهم‌ترین معضل آنها در این حوزه، تفکیک کارهاست.

باستان‌شناسان مدت‌ها بر این باور بودند که محور تاریخ انسان در دوران غارنشینی، جنوب فرانسه بوده، زیرا غارهای بسیاری که تا این تاریخ کاوش شده‌اند در این منطقه واقع شده‌اند. افزون بر این، به جز شمال اسپانیا، در هیچ نقطه‌ای از جهان چنین کارهای باشکوهی از هنر اولیه مانند نقاشی‌های مشهور حیوانات دیده نشده است. این آثار هنری مربوط به پارینه‌سنگی جدید هستند که در نیمهٔ دوم دوره‌ای صد‌هزارساله ساخته شدند که می‌دانیم در آن دوران غارهای اروپا مسکون بوده‌اند.

در تعداد محدودی از غارهایی که اخیراً در فرانسه کاوش شده‌اند، بقایایی از اواخر دوران پارینه‌سنگی قدیم که احتمالاً بیش از صد‌هزار سال قدمت ندارند یافت شده است. با این حال در لایه‌های پایینی بیشتر غارهای فرانسه، ابزار سنگی، استخوان‌های شکستهٔ حیوان و گاهی مجموعه‌ها و استخوان‌های بلند انسان‌های نئاندرتال مربوط به دورهٔ پارینه‌سنگی میانی وجود دارد. بیشتر غارهای شمال پیرنه، در پایان دورهٔ استقرار پارینه‌سنگی میانی‌شان، در تمام مدت اوج دورهٔ سرما خالی رها شده بودند و پس از آن ساکنان جدید به اینجا نقل مکان کردند.

این ساکنان جدید، شکارگران پارینه‌سنگی جدید، از نژاد اروپاییان امروزی بودند و احتمالاً از جمله نیاکان ما محسوب می‌شدند. تنوع و ساخت هوشمندانه ابزار در این غارها، نشان از آگاهی شکارگران برای زنده ماندن در تغییرات آب و هوایی است. در این دوره در محوطه‌های باز و غارهای اروپای مرکزی و جنوب روسیه، بقایای مشابه همراه با اسکلت‌های انسان‌ها یافت شده است. افزون بر این، در سراسر گستره اروپای شمالی از خلیج بیسکای^۱ تا دریای خزر نیز شرایط به همین شکل بود. عموماً باور بر این بود که یک گروه جدید از انسان‌ها که به لحاظ جسمانی کاملاً تطور یافته بودند و مجموعه ابزار پیشرفته و پیچیده‌ای داشتند، از جایی سررسیده‌اند، اما از کجا؟ وقتی که کاوش غارها را آغاز کردم، این موضوع یکی از مسائل معماگونه باستان‌شناسی بود.

بهترین روش حل این معما روش قیاسی است، یعنی جستجوی گام‌به‌گام از آخر به اول و از شناخته به ناشناخته. در باستان‌شناسی امر شناخته‌شده تاریخ بود، عصر اسناد مکتوب؛ امر ناشناخته پیش از تاریخ بود. نگارش و بنابراین خود تاریخ، در کانون جغرافیایی مشخصی، در بین‌النهرین، مصر، سوریه، از این سوی ایران تا افغانستان و دره سند آغاز شد. این گستره سرزمینی است که به‌عنوان خاورمیانه شناخته می‌شود. پیش از ابداع نگارش، مردم خاورمیانه چیز فوق‌العاده‌تری را هم ابداع کرده بودند: کشاورزی. کشاورزی در حدود ۶۰۰۰ ق.م همراه با دامداری، سفالگری و ساخت تبرهای سنگی صیقل‌خورده شروع شد؛ این ویژگی‌ها با هم روشی از زندگی را به نام فرهنگ نوسنگی (عصر حجر جدید) به وجود آورد. با آغاز این دوره و حدود ۳۰۰۰ ق.م، خاورمیانه قدیمی‌ترین صنعت جهان یعنی تولید مس و برنز و همین‌طور سلاح‌ها، نخستین استفاده از چرخ و کهن‌ترین شکل نوشتن را پدید آورد. این ویژگی‌ها روی هم، عصر مفرغ خوانده می‌شوند. ۲۰۰۰ سال پس از آن، عصر آهن در بخش شمال غربی این ناحیه آغاز شد و تقریباً تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد، نقطه کانونی فرهنگ پیشرفته به سمت غرب و یونان منتقل شد.

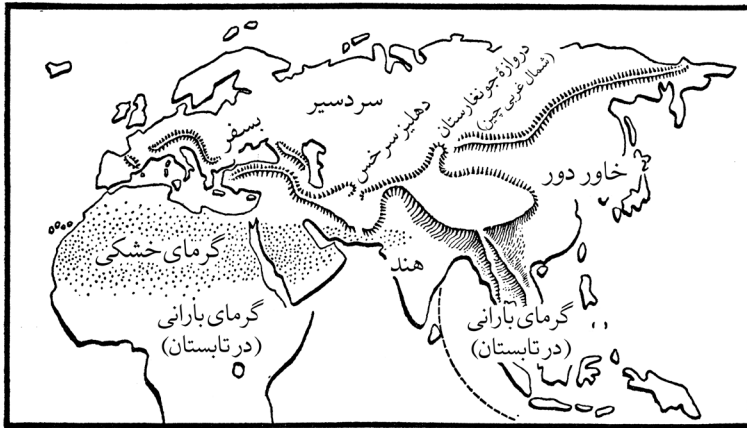
1. Bay of Biscay

بسیست سال پیش به نظر بدیهی می‌رسید که این سه مرحله شاخص فرهنگی – نوسنگی، عصر مفرغ و عصر آهن – که انسان را از زندگی شکارگری به عصر طلایی یونان رسانده، نمی‌توانسته، بی‌دلیل، تنها در یک ناحیه به وجود آید. چرا این فرهنگ‌ها خاورمیانه را به‌عنوان محل تولدشان برگزیدند؟ از آنجا که هیچ‌کس نمی‌توانسته برای چنین انتخابی برنامه‌ریزی کند، دلیلش باید جغرافیا بوده باشد. به عبارت دیگر [باید پرسید] خاورمیانه در این مقطع زمانی چه چیزی داشت که بخش‌های دیگر جهان فاقدش بودند؟

این عنصر مرموز هرچه که بود، آیا ممکن نبود در دوره پیش از نوسنگی هم وجود داشته باشد؟ آیا نیاکان اروپایی دوره پارینه‌سنگی جدید، نمی‌توانستند در همان قلمروی گسترده که فرهنگ‌های بزرگ زمان‌های قبل متولد شدند، فرهنگ آنها را تکمیل کنند و طی مراحل تدریجی توسعه دهند؟ ۲۰ سال پیش جذاب به نظر می‌رسید که منشأ پارینه‌سنگی جدید اروپایی را در صحراها و کوه‌های کم‌شناخته‌شده سوریه و فلسطین و در عراق یا فلات ایران تعیین کنند. شق دیگر این بود که فرض کنیم اروپاییان پارینه‌سنگی جدید در بخشی از اروپا که تاکنون به لحاظ باستان‌شناسی ناشناخته مانده، از لحاظ فرهنگی و جسمانی تطور یافته بودند. از آنجا که در اروپا نسبت به خاورمیانه کار بیشتری، [البته] بدون موفقیت قطعی انجام شده است، به نظر می‌رسد شق دوم توفیق بیشتری یافت.

چون جغرافیای خاورمیانه، به‌ویژه ارتباطش با اروپا، فقط در جایگاه بخشی از جغرافیای جهانی معنا دارد، تحقیق ما درباره اهمیت ویژه آن – عنصر مرموز آن – باید از مقیاس جهانی آغاز شود. اروپا که بر فرض می‌تواند نقطه عزیمت باشد، همانند عربستان، هندوستان یا جنوب شرقی آسیا، تنها یک شبه‌جزیره آسیایی است. اما اروپا از این نظر با سایر این مناطق فرق دارد که شامل ناحیه‌ای به وسعت حدوداً پنج میلیون و دویست کیلومتر مربع خشکی – از ایرلند تا روسیه و از آلپ تا مدار قطب شمال – است که بالای عرض جغرافیایی ۴۵ درجه قرار

دارد و بدون داشتن موانع کوهستانی عمده، باز آب و هوای مرطوب و معتدل و ابری دارد. ابری بودن هوا که بخش ضروری این مجموعه آب و هوایی را تشکیل می‌دهد، از تابش نور خورشید و اشعه ماورای بنفش در مناطق شمالی در روزهای بلند تابستان جلوگیری می‌کند و هوای خنکی را به وجود می‌آورد. این موضوع همچنین تابش پرتوهای فرابنفش نافذ را کاهش می‌دهد که همین باعث تکامل نژادی بلوند و سفیدپوست می‌شود.



مناطق مهم زیست‌محیطی دنیای کهن. بیابان‌ها و کوهستان‌ها، دنیای کهن را به چهار حوزه آب و هوایی اصلی تقسیم می‌کند. در شمال رشته‌کوه‌ها، انسان و حیوانات با زمستان‌های سرد مواجه هستند. جنوب این بخش، تابستان باعث گرمای خشکی می‌شود. خاور دور هم سرد هم گرم است در حالی که در قسمت‌های پایینی این بیابان‌ها و در آسیای جنوب شرقی، گرمای تابستان بارانی حائز اهمیت است. هریک از این حوزه‌ها ساکنان خود را به سبک خود محک می‌زنند و شکل می‌دهند، اما هیچ کدام کاملاً صعب‌العبور نیستند. افزون بر این، تهاجم‌های عمده جهانی متعدد از دروازه جونغارستان^۱ (شمال غرب چین) از شرق به غرب گذشته‌اند، در حالی که بالای پایگاه‌های ساحلی فرانسه، تنگه بسفر و دهلیز سرخس، ایده‌ها و ژن‌ها بین شمال و خاورمیانه در رفت و آمد بوده‌اند.

1. Zungarian / Dzungarian Gate

نیمکره جنوبی را تنها سرزمین‌های مسکونی، کوه‌های بی‌حفاظ و در معرض بادهای سرد، آبدرها و جزیره‌های تیره را دل‌فوکو^۱ تشکیل می‌دهند که از خط استوا دور هستند. سیبری شرقی و لابرادور نیز در این عرض جغرافیایی قرار می‌گیرد، اما آب و هوای آنها متغیر است. فقط در ساحل شمال غربی اقیانوس آرام در ایالات متحده و کانادا، ناحیه دیگر آب و هوایی ابری، سرد و مرطوب با عرض جغرافیایی بالا قرار دارد که سطح آن به دلیل اینکه خطوط ساحلی‌اش تقریباً تا [انتهای] دریا کشیده می‌شود، کوچک است.

سواحل شمال غربی آمریکا و اروپا، غرابت اقلیمی‌شان را از ترکیب جریان‌های اقیانوسی و بادهای غربی که از دریا می‌وزد، به دست می‌آورند. در آمریکا این بادها قله‌های رشته‌کوه راکی^۲ را زیر تازیانه می‌گیرند و روکش‌های ضخیم برف روی قله و دامنه غربی را پایین می‌ریزند. این بادها بدون هیچ مانعی در سراسر کشورهای پست همانند آلمان، لهستان و روسیه می‌وزند؛ چرا که کوهستان‌هایی که در شمال و جنوب آمریکا و شرق آسیا وجود دارد و همچون سدی در برابر وزش بادها هستند، همتایی در اروپا ندارند. در عوض کل رشته‌کوه‌های این قاره را اعم از پیرنه، آلپ و سرزمین‌های مرتفع جنوب شرقی اروپا تا بالای قفقاز، در جهت شرقی- غربی می‌پیمایند که بادهای غربی را به یک جریان شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند و از آن میان بادهای جریان جنوبی بر فراز مدیترانه به سمت کوه‌های خاورمیانه در جریان است.

این محور شرقی- غربی در آسیای مرکزی و غرب آسیا، از میان کوهستان ترکیه، عراق، ایران و افغانستان آغاز می‌شود و به تدریج به مانع عظیم هیمالیا می‌رسد. رشته‌کوه‌های آسیا در آن سوی افغانستان در جهت شمال و شرق، با رسیدن به آب‌های بسیار سرد دریای برینگ^۳ به چند شاخه تقسیم می‌شود. رشته‌کوه‌های هیمالیا با پیچ و تاب در انتهای شرقی خود، برآمدگی‌های باریک در قسمت جنوبی آسام و برمه را که در دامنه‌ای شیب‌دار، شبه‌جزیره مالایا را به دریا

1. Tierra del Fuego

2. Rockies

3. Bering Sea